

## روایت عنوان بصره از امام جعفر صادق علیه السلام در کتاب بحار الانوار

من گویند آیت الله قاضی شاکر دانش را مقید من کرده که هر هفته یکبار دو بار این روایت را بخواند و سعه کند به آن عمل کند.

أَقُولُ: وَجَدْتُ بِحَطِّ شَيْخِنَا الْبَهَائِيِّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ مَا هَذَا لَفْظُهُ:

قَالَ الشَّيْخُ شَمْسُ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ مَكِّيٍّ: نَقَلْتُ مِنْ حَطِّ الشَّيْخِ أَحْمَدَ الْفَرَاهَانِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ. عَنْ هُنُوَانَ الْبَصْرِيِّ؛ وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ أَتَى عَلَيْهِ أَرْبَعٌ وَتِسْعُونَ سَنَةً.

قَالَ: كُنْتُ أُخْتَلِفُ إِلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ سِنِينَ. فَلَمَّا قَدِمَ جَعْفَرُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَدِينَةَ اخْتَلَفْتُ إِلَيْهِ. وَاحْبَبْتُ أَنْ آخُذَ عَنْهُ كَمَا أَخَذْتُ عَنْ مَالِكٍ.

من گویم: به خط شیخ ما، بهاء الدین عاملی قدس الله روحه، چیزی را بدین عبارت یافتیم:

شیخ شمس الدین محمد بن مکّی (شهید اول) گفت: نقل میکنم از خط شیخ احمد فراهانی رحمه الله از عنوان بصره؛ و من پیرمردی فرتوت بود که از عمرش ۹۴ سال سپری من گشت.

او گفت: حال من اینطور بود که به نزد مالک بن انس (امام سنی هامة مالکی) رفت و آمد داشتم. چون جعفر صادق علیه السلام به مدینه آمد، من به نزد او رفتم و آمد کردم، و دوست داشتم همانطوریکه از مالک تحصیل علم کرده‌ام، از او نیز تحصیل علم نمایم.

فَقَالَ لِي يَوْمًا: إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ وَمَعَ ذَلِكَ لِي أُوْرَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ عَائَةِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ. فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وَرْدِي! وَخُذْ عَنِ مَالِكٍ وَاخْتَلَفْ إِلَيْهِ كَمَا كُنْتَ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ.

روزی آن حضرت به من گفت: من مردی هستم مورد طلب دستگاه حکومتی (آزاد نیستم و جاسوسان مرا تحت مراقبه دارند) علاوه بر این، من در هر ساعت از ساعات شبانه روز، اُوراد و اذکار دارم که بدانها مشغولم. تو مرا از وردم و ذکرم باز مدارا! و علومت را که میخواهم، از مالک بگیر و در نزد او رفت و آمد داشته باش، همچنانکه سابقاً حالت اینطور بود که به سوه من رفت و آمد داشتی.

فَاعْتَمَمْتُ مِنْ ذَلِكَ، وَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ. وَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَوْ تَفَرَّسَ فِي خَيْرًا لَمَا زَجَرَنِي عَنِ الْإِخْتِلَافِ إِلَيْهِ وَالْأَخْذِ عَنْهُ.

فَدَخَلْتُ مَسْجِدَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ. ثُمَّ رَجَعْتُ مِنَ الْغَدِ إِلَى الرَّوَضَةِ وَصَلَّيْتُ فِيهَا رَكَعَتَيْنِ وَقُلْتُ: أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ! أَنْ تَعْطِفَ عَلَيَّ قَلْبَ جَعْفَرٍ. وَتَرْزُقَنِي مِنْ عِلْمِهِ مَا أَهْتَدِي بِهِ إِلَى صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ!

پس من از این جریان غمگین گشتم و از نزد من بیرون شدم، و با خود گفتم: اگر حضرت خیر اندک در من میدهید، هر آینه مرا از رفت و آمد به سوه خودش، و تحصیل علم از محضرش منع نمیکرد.

پس داخل مسجد رسول الله صلوات الله علیه و آله شدم و بر آن حضرت سلام کردم. سپس فردای آن روز به سوه روضه برگشتم و در آنجا دو رکعت نماز گزاردم و عرض کردم: ای خدا! ای خدا! من از تو میخواهم تا قلب جعفر را به من متمایل فرمائی، و از علمش به مقداری روزی من نمائی تا بتوانم بدان، به سوه راه مستقیم و استوارت راه یابم!

وَرَجَعْتُ إِلَى دَارِي مُعْتَمًا وَ لَمْ أُخْتَلَفْ إِلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ لِمَا أَشْرَبَ قَلْبِي مِنْ حُبِّ جَعْفَرٍ. فَمَا خَرَجْتُ مِنْ دَارِي إِلَّا إِلَى الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ، حَتَّى عِيلَ صَبْرِي. فَلَمَّا ضَاقَ صَدْرِي تَنَعَّلْتُ وَتَرَدَيْتُ وَقَدَدْتُ جَعْفَرًا، وَكَانَ بَعْدَ مَا صَلَّيْتُ الْعَصْرَ.

و با حال اندوه و غصه به خانام باز گشتم؛ و به جهت آنکه دلم از محبت جعفر سرشار گردیده بود، دیگر نزد مالک بن انس نرفتم. لذا از منزل خارج نشدم مگر برای نماز واجب تا زمانیکه صبرم تمام شد.

در اینحال که سینهام تنگ شده بود نعلین خود را پوشیدم و ردا بر دوش افکندم و **قصد زیارت جعفر را کردم**؛ و این هنگامه بود که نماز عصر را بجا آورده بودم.

فَلَمَّا حَضَرْتُ بَابَ دَارِهِ اسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ. فَخَرَجَ خَادِمٌ لَهُ فَقَالَ: مَا حَاجَتُكَ؟!

فَقُلْتُ: السَّلَامُ عَلَيَّ الشَّرِيفِ.

فَقَالَ: هُوَ قَائِمٌ فِي مَضَلَّةٍ. فَجَلَسْتُ بِحِذَاءِ بَابِهِ. فَمَا لَبِثْتُ إِلَّا يَسِيرًا إِذْ خَرَجَ خَادِمٌ فَقَالَ: ادْخُلْ عَلَيَّ بِرَكَّةِ اللَّهِ. فَدَخَلْتُ وَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ. فَرَدُّ السَّلَامِ وَقَالَ: اجْلِسْ! غَفَرَ اللَّهُ لَكَ!

پس چون به در خانه حضرت رسیدم، اذن دخول خواستم. در این حال خادمه از حضرت بیرون آمد و گفت: چه حاجت دارید؟!  
گفتم: سلام کنم بر شریف.

خادم گفت: او در محل نماز خویش به نماز ایستاده است. پس من مقابل در منزل حضرت نشستم. در این حال فقط به مقدار مختصره درنگ نمودم که خادمه آمد و گفت: به برکت خدا، به درون آم. من داخل شدم و بر حضرت سلام نمودم.  
حضرت سلام مرا پاسخ گفتند و فرمودند: **بنشین! خداوندت بیامرز!**

فَجَلَسْتُ فَأَطْرَقَ مَلِيًّا، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ. وَقَالَ: أَبُو مَنْ؟!

قُلْتُ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ!

قَالَ: ثَبَتَ اللَّهُ كُنْيَتَكَ وَوَفَّقَكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَا مَسَأَلْتُكَ؟!

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَوْ لَمْ يَكُنْ لِي مِنْ زِيَارَتِهِ وَالتَّسْلِيمِ غَيْرُ هَذَا الدُّعَاءِ لَكَانَ كَثِيرًا.

پس من نشستم، و حضرت قدره به حال تفکر سر به زیر انداختند و سپس سر خود را بلند نمودند و گفتند: کنیهات چیست؟!  
گفتم: **أبو عبدالله (پدر بنده خدا)!**

حضرت گفتند: **خداوند کنیهات را ثابت گرداند و تو را موفق بدارد امه أبو عبدالله! حاجتت چیست؟!**

من در این لحظه با خود گفتم: اگر برای من از این دیدار و سلامه که بر حضرت کردم غیر از همین دعاه حضرت هیچ چیز دگر نباشد، هر آینه بسیار است.

ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: مَا مَسَأَلْتُكَ؟!

فَقُلْتُ: سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُعْطِيَ قَلْبَكَ عَلَيَّ، وَ يَرْزُقَنِي مِنْ عِلْمِكَ. وَ أَرْجُو أَنْ اللَّهُ تَعَالَى أَجَابَنِي فِي الشَّرِيفِ مَا سَأَلْتَهُ.

فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ؛ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ. فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعِبُودِيَّةِ، وَ اطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ. وَ اسْتَفْهِمِ اللَّهَ يُفْهِمَكَ!

سپس حضرت سر خود را بلند نمود و گفت: چه میخواهه؟!

عرض کردم: از خداوند مسألت نمودم تا دلت را بر من منعطف فرماید، و از علمت به من روزم کند. و از خداوند امید دارم که آنچه را که درباره حضرت شریف تو درخواست نمودهام به من عنایت نماید.

حضرت فرمود: امه **أبا عبدالله!** علم به آموختن نیست. علم فقط نور است که در دل کسسه که خداوند تبارک و تعالی اراده هدایت او را نموده است واقع میشود. پس **اگر علم میخواهه، باید در اولین مرحله در نزد خودت حقیقت عبودیت**

را بطلبه؛ و بواسطه عمل کردن به علم، طالب علم باشم؛ و از خداوند بپرسم و استفهام نمائم تا خدایت ترا جواب دهد و بفهماند.

قُلْتُ: يَا شَرِيفُ! فَقَالَ: قُلْ: يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ!

قُلْتُ: يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ؟!

قَالَ: ثَلَاثَةٌ اَشْيَاءٌ: اَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ مَلِكًا، لِاَنَّ الْعَبْدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مَلِكٌ، يَرُونَ الْمَالَ مَالِ اللَّهِ، يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ؛ وَ لَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا؛ وَ جُمْلَةُ اِسْتِغْلَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاةً عَنْهُ.

فَإِذَا لَمْ يَرِ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مَلِكًا هَانَ عَلَيْهِ الْاِعْتِقَافُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى اَنْ يُنْفِقَ فِيهِ؛ وَ إِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدَبِّرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبَ الدُّنْيَا؛ وَ إِذَا اِسْتِغْلَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ نَهَاةً، لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهُمَا إِلَى الْمِرَاءِ وَ الْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ.

گفتم: امه شریف! گفت: بگو: امه ابا عبدالله!

گفتم: امه ابا عبدالله! حقیقت عبودیت کدام است؟

گفت: سه چیز است: اینکه بنده خدا برای خودش درباره آنچه را که خدا به او سپرده است ملکیت نبیند؛ چرا که بندگان دارای ملک نمیباشند، همه اموال را مال خدا مبینند، و در آنجائیکه خداوند ایشان را امر نموده است که بنهند، میگذارند؛ و اینکه بنده خدا برای خودش مصلحت اندیشه و تدبیر نکند؛ و تمام مشغولیتش در آن منحصر شود که خداوند او را بدان امر نموده است و یا از آن نهی فرموده است.

بنابراین، اگر بنده خدا برای خودش ملکیت را در آنچه که خدا به او سپرده است نبیند، انفاق نمودن در آنچه خداوند تعالی بدان امر کرده است بر او آسان میشود. و چون بنده خدا تدبیر امور خود را به مدبرش بسپارد، مصائب و مشکلات دنیا بر او آسان میگردد. و زمانی که اشتغال و رزد به آنچه را که خداوند به او امر کرده و نهی نموده است، دیگر فراغت از آن دو امر نمیباید تا فرصت برای خودنمائی و فخر فروشی به مردم پیدا نماید.

فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا، وَ اِبْلِيسُ، وَ الْخَلْقُ، وَ لَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَثُرًا وَ تَفَاخُرًا، وَ لَا يَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا وَ عُلُوًّا، وَ لَا يَدْعُ اَيَّامَهُ بِاطِلَالٍ.

فَهَذَا اَوَّلُ دَرَجَةِ التَّقَى. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى:

تِلْكَ الدَّارُ الْاٰخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْاَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.

پس چون خداوند، بنده خود را به این سه چیز گرامی بدارد، دنیا و ابلیس و خلایق بر او سهل و آسان میگردند؛ و دنبال دنیا به جهت زیاده اندوزی و فخریه و مباهات با مردم نمیرود، و آنچه را که از جاه و جلال و منصب و مال در دست مردم مینگرد، آنها را به جهت عزت و علو درجه خویشتن طلب نمینماید، و روزهای خود را به بطالت و بیهوده رها نمیکند.

و این است اولین پله از نردبان تقوی. خداوند تبارک و تعالی میفرماید:

آن سرمایه آخرت را ما قرار میدهیم برای کسانی که در زمین اراده بلندمنشی ندارند، و دنبال فساد نمیکردند؛ و تمام مراتب پیروزی و سعادت در پایان کار، انحصاراً برای مردمان با تقوی است (قرآن).

قُلْتُ: يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ! اَوْصِنِي!

قَالَ: اَوْصِيكَ بِتَسَعَةِ اَشْيَاءَ، فَاِنَّهَا وَصِيَّتِي لِمُرِيْدِي الطَّرِيقِ اِلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَ اللَّهُ اَسْأَلُ اَنْ يُوَفِّقَكَ لِاسْتِعْمَالِهَا.

ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي رِيَاضَةِ النَّفْسِ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْحِلْمِ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْعِلْمِ، فَاحْفَظْهَا، وَ اِيَّاكَ وَ التَّهَاطُونَ بِهَا!

قَالَ عُنْوَانٌ: فَمَرَّغْتُ قَلْبِي لَهُ.

گفتم: ای ابا عبدالله! به من سفارش و توصیه‌ای فرما!

گفت: من تو را به نه چیز سفارش می‌نمایم؛ که آنها وصیت من است به پویندگان راه خداوند تعالی. و از خداوند مسألت می‌نمایم تا ترا در عمل به آنها توفیق مرحمت فرماید.

**سه تا از آنها درباره تربیت و تأدیب نفس است، و سه تا درباره حلم و بردباری است، و سه درباره علم و دانش است.** پس ای عنوان آنها را به خاطرت بسپار، و مبدا در عمل به آنها از تو سست می‌گردد و تکاهل سرزند!

عنوان گفت: من دلم و اندیشه‌ام را فارغ و خالی نمودم تا آنچه را که حضرت می‌فرماید بگیرم و اخذ کنم و بدان عمل نمایم.

فَقَالَ: أَمَّا اللّٰوَاتِي فِي الرِّيَاضَةِ: فَإِيَّاكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ، فَإِنَّهُ يُورِثُ الْحَمَاقَةَ وَالنِّبَالَ، وَ لَا تَأْكُلْ إِلَّا عِنْدَ الْجُوعِ؛ وَ إِذَا أَكَلْتَ فَكُلْ حَلَالًا وَ سَمَّ اللّٰهَ وَ اذْكَرْ حَدِيثَ الرَّسُولِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ ءآلِهِ:

مَا مَلَآءَ آدَمِيٌّ وَعَاءً شَرًّا مِنْ بَطْنِي؛ فَإِنْ كَانَ وَ لَابُدُّ فَمُنْتُ لِعِطَامِهِ وَ ثَلُثٌ لَشَرَّابِهِ وَ ثَلُثٌ لِنَفْسِهِ.

پس حضرت فرمود: اما آن چیزهایی که راجع به تأدیب نفس است آنکه: مبدا چیزی را بخوری که بدن اشتها ندارد، چرا که در انسان ایجاد حماقت و نادانی می‌کند؛ و چیزی مخور مگر آنگاه که گرسنه باشی؛ و چون خواسته چیزی بخوری از حلال بخور و نام خدا را ببر و به خاطر آور حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله را که فرمود:

هیچ وقت آدمی ظرفی را بدتر از شکمش پر نکرده است. اگر ناچار از تناول غذا گردید، پس به مقدار ثلث شکم خود را برای طعامش بگذارد، و ثلث آنرا برای آب، و ثلث آنرا برای نفس.

وَ أَمَّا اللّٰوَاتِي فِي النِّحْمِ: فَمَنْ قَالَ لَكَ: إِنْ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا فَقُلْ: إِنْ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً!

وَ مَنْ شَتَمَكَ فَقُلْ لَهُ: إِنْ كُنْتَ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ فَاسْأَلِ اللّٰهَ أَنْ يَغْفِرَ لِي؛ وَ إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فِيمَا تَقُولُ فَاللّٰهُ أَسْأَلُ أَنْ يَغْفِرَ لَكَ.

وَ مَنْ وَعَدَكَ بِالْخَيْرِ فَعِدَّهُ بِالنَّصِيحَةِ وَ الرَّعَاءِ.

و اما آن سه چیزی که راجع به بردباری و صبر است: اگر کسی به تو بگوید: اگر یک کلمه بگوئی ده تا می‌شنویم به او بگو: اگر ده کلمه بگوئی یک می‌شنویم!

و کسی که ترا شتم و سب کند و ناسزا گوید، به او بگو: اگر در آنچه می‌گوئی راست می‌گوئی، من از خدا می‌خواهم تا از من درگذرد؛ و اگر در آنچه می‌گوئی دروغ می‌گوئی، پس من از خدا می‌خواهم تا از تو درگذرد.

و اگر کسی به تو را بیم دهد که به تو فحش خواهد داد و ناسزا خواهد گفت، تو او را مزه مزه کن که من درباره تو خیرخواه می‌باشم و مراعات تو را می‌نمایم.

وَ أَمَّا اللّٰوَاتِي فِي الْعِلْمِ: فَاسْأَلِ الْعُلَمَاءَ مَا جَهِلْتَ، وَ إِيَّاكَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ تَعَنُّتًا وَ تَجَرِبَةً؛ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَعْمَلَ بِرَأْيِكَ شَيْئًا، وَ خُذْ بِالِاحْتِيَاظِ فِي جَمِيعِ مَا تَجِدُ إِلَيْهِ سَبِيلًا؛ وَ اهْرُبْ مِنَ الْفُتْيَا هَرَبَكَ مِنَ الْأَسَدِ، وَ لَا تَجْعَلَ رَقَبَتَكَ لِلنَّاسِ جِسْرًا!

قُمْ عَنِّي يَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ! فَقَدْ نَحَصْتُ لَكَ؛ وَ لَا تُفْسِدْ عَلَيَّ وَرِدِّي؛ فَإِنِّي أَمْرٌ ضَرِيْبٌ بِنَفْسِي. وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اتَّبَعِ الْهُدَى.

و اما آن سه چیزی که راجع به علم است: پس، از علماء پرس آنچه را که نمی‌دانی؛ و مبدا چیزی را از آنها پرس که ایشان را به لغزش افکنی یا امتحانشان کنی. و مبدا که از روی رأی خودت به کاری دست زنی؛ و در جمیع امور که

راهه به احتیاط و محافظت از وقوع در خلاف امر داره احتیاط را پیشه خود ساز. و از فتوه دادن بپرهیز همانطور که از شیر درنده فرار میکنه؛ و گردن خود را جسر و پل عبور برای مردم قرار نده.

ایه ابا عبدالله دیگر برخیز از نزد من! چرا که تحقیقاً برای تو خیر خواهه کردم؛ و ذکر و ورد مرا خراب مکن، زیرا که من مردمه هستم که بر خودم بد گمانم (و روه گذشته عمر و ساعات زندگه حساب دارم)، و سلام خداوند برای آن کسه باد که از هدایت پیروهه مه کند.

<http://AndishehOnline.ir>